

تأملی بر تصویر تخیل در شعر دوره مشروطه*

برات محمدی**

چکیده

از آن جا که دوره مشروطه دوره گذر از سنت به مدرنیته است و جامعه دچار بحران و دگرگونی شده است، لذا در جهان بینی‌ها و نگرش‌ها تناقض وجود دارد؛ در نتیجه در ذهن افراد جامعه اجزای هر دو جهان بینی نو و قدیمی حضور دارد و به همین دلیل است که تصاویر و تعبیر سنتی در کنار تصاویر و تعبیر نو در دیوان شعرای مشروطه نمود یافته و نوعی دوگانگی ایجاد شده است. منظور از تصاویر در این تحقیق، بیان آن مولفه‌های تصویری می‌باشد که خاص دوره مشروطه و دغدغه اصلی شاعران و نمایانگر شعر این دوره است و آلاً صور خیال تکراری و کلیشه‌ای و بعضاً جدید را می‌توان در شعر شاعران این دوره یافت که در نوع خود زیبا و جالب هستند. از جمله مفاهیم پرکاربرد که متأثر از جریان‌ات سیاسی و اجتماعی، در شعر دوره مشروطه متجلی است، می‌توان مواردی همچون وطن، مشروطه، آزادی، مجلس و کابینه، زندان، استعمار و استبداد، طبقه زحمتکش و... را یاد کرد که شاعران گاهی به طور صریح و گاهی هم به صورت هنری و تصویری با یاری گرفتن از ابزارهای ادبی به بیان آن‌ها پرداخته‌اند. در حوزه تصاویر مربوط به

تاریخ پذیرش: 92/10/17

* تاریخ دریافت: 92/7/2

** استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ارومیه

توصیف فصول چهارگانه نیز دوگانگی به چشم می‌خورد. برخی از تصاویر و تعابیر به دلیل آمیخته شدن با خبر و شعارزدگی، چندان جاودانه و ماندگار نیستند و بسیاری از این تصاویر نیز به دلیل آراستگی با واژه‌های نمادین و تخیل شاعرانه و پسندیده، فراتر از زمان و مکان خود مطرح شده‌اند.

واژگان کلیدی: شعر مشروطه، دوگانگی تصویر، وطن، آزادی، استبداد، مجلس

مقدمه

بدون تردید باید گفت که تخیل از روزگار ارسطو صفت عمده شعر به شمار آمده و پس از قرن‌ها تکرار شده است، به طوری که اگر شعر از خیال‌انگیزی و ابداعات تصاویری بی‌نصیب بماند، خشک و بی‌روح خواهد بود. همه صور خیال، تشبیهات و استعارات، مراعات‌النظیر، تداعی معانی، جان بخشیدن به مظاهر طبیعت، حتی انگیزش عواطف و اندیشه‌ها تا حدود زیادی بر اثر پروازتخیل صورت می‌گیرد.

باید اقرار نمود آنچه موجب وسعت تأثیر شعر می‌شود و بخصوص در دوام و بقای آن مؤثر می‌افتد؛ کلیت و اشمال معنی و جوهر سخن است، یعنی آزاد شدن از اختصاصات و قیود شخصی و عصری و مقاصد و اغراض دیگر و پرواز به سوی افقی برتر، به طوری که در هر زمان درخشش خود را حفظ کند. «در آثار شاعران هنرمند، بیان تأثرات فردی حتی سوانح زندگی و گاهی اشعار اخوانی چنان از پوسته شخصیات و حد و رسم زمانه خارج شده و صورت کلی و عمومی و انسانی پیدا کرده است که هر کسی با زبان آنان آشنا می‌شود در هر جا و هر عصر به خوانندگان آثارشان رغبت پیدا می‌کند.» (یوسفی، 1369: 753)

با این مقدمه کوتاه باید اشاره کرد که توجه بیش از حد شاعران دوره مشروطه به مضامین سیاسی و اجتماعی، موجبات کم‌توجهی به هنری بودن و جوهره شعر را فراهم نموده است که به تبع آن بر تخیلات و تصاویر شعری نیز تأثیر قابل توجهی به جای گذاشته است، به طوری که اگر تخیل را چنان که «بند تو کروچه» (1866-1952) - ناقد ایتالیایی - معتقد است، «جوهر شعر» بدانیم، اشعار دوره مشروطه حتی غزل‌های این دوره (به ویژه غزل‌های سیاسی و اجتماعی آن‌ها) تا با کمبود این جوهره روبروست. شعر مشروطه عرصه ابراز هیجانات تند و پرشور و صریح اجتماعی است به همین دلیل

شاعر مجال را تنگ‌تر از آن می‌بیند که بخواهد بتخیلات ژرف شاعرانه روی بیاورد، بنابراین معانی و مفاهیم به صورت خام و شعاری و بدون تصرف شاعرانه و پالایش ذهنی در قالب الفاظ کاربردی روزمره، در شعر پدیدار می‌شوند (روزبه، 1379: 32).

برداشت و تلقی بیشتر شاعران مشروطه از ماده و ماهیت ادبیات، کهمدتاً ناظر بر رسالت اجتماعی بوهمللاً جوهره ادبی شعر فارسی را فدای جوهره شعر انقلابی آن می‌کرد؛ زیرا بعضی از شاعران این دوره می‌پنداشتند که توجه عمیق به جوهره ادبی - از جمله خیال‌پردازی و تصویرسازی - علاوه بر آنکه موجب گرایش ناخواسته به قلمرو ادبیات قدیم و اشرافیت حاکم بر آن می‌شود، شاعر را از پرداختن به وظیفه اصلی شعر یعنی بیدارگری اجتماعی - که لازمه آن زبان و بیان صریح، مستقیم و کوبنده است - باز می‌دارد، چنانکه همین شیوه بیان صریح و عریان جزو مبانی زیباشناختی ادبیات آن دوران محسوب می‌شد (روزبه، 1379: 34).

توجه بیش از حد به مضمون به جای جوهره شعر و تصویر باعث شده است بعضی از منتقدین این دوره شعر این دوره را شعری «تعلیمی، خام، بی‌شکل، بی‌هارمونی و بدون یک‌پارچگی فرم و محتوا بدانند» (مؤمنی، 1375: 123).

به طور کلی باید گفت: تخیل ابتکاری در شعر مشروطیت به ندرت یافت می‌شود؛ چنان‌که حتی در تغزلات این دوره به کارگیری واژه‌های تکراری «فرهاد و شیرین» (لیلی و مجنون) گویای تقلیدی بودن تصویرپردازی در شعر این دوره است. دکتر شفیع کدکنی معتقد است: تخیل شعر مشروطیت جز در یکی دو نفلصلاً تغییر نکرده، بلکه در شعر عشقی نمونه‌های تخیل تازه را می‌بینیم، به نظر من نمونه موفق تحول، درتخیل میرزاده عشقی است که در «سه تابلوی مریم» او نمونه کامل این تحول درتخیل دیده می‌شود. این تحول در ایرج میرزا هم گاه‌گاهی به چشم می‌خورد؛

ولی با احتیاط و محافظه‌کاری بیشتر» (شفیعی کدکنی، 1359: 38).

بنابراین اگر چه در شعر این دوره توصیفات فراوانی به اشکال مختلف مطرح می‌شود، ولی شاعر کمتر به چگونگی ترکیب و تصویرسازی این توصیفات می‌اندیشد به گونه‌ای که در بسیاری از غزل‌ها و تصاویر سیاسی و اجتماعی این دوره حتی یک تشبیه و استعاره مشاهده نمی‌شود.

2- دوگانگی تصویر و عاطفه در شعر مشروطه

از آن جا که دوره مشروطه دوره گذر از سنت به مدرنیته است و جامعه دچار بحران و دگرگونی است، لذا در جهان بینی‌ها و نگرش‌ها تناقض وجود دارد؛ به گونه‌ای که جهان بینی و نگرشی سنتی و کهن به طور کامل از بین نرفته و جهان بینی نو به طور عمیق و گسترده در جامعه شکل نیافته است. در نتیجه در ذهن افراد جامعه اجزای هر دو جهان بینی نو و قدیمی حضور دارد و به همین دلیل است که تصاویر و تعبیر سنتی در کنار تصاویر و تعبیر نو در دیوان شعرای مشروطه نمود یافته است به طوری که در سروده‌های برخی شعرا، مدح و منقبت امامان در کنار نقد سنت‌های دینی به چشم می‌خورد و یا تصاویر عاشقانه و تعبیر و ترکیبات غنایی در کنار تصاویر انقلابی و ترکیبات مرتبط با خشم و خروش دیده می‌شود.

دوگانگی تصاویر و عاطفه در عرصه‌ی غزل‌سرایی در این دوره بیشتر جلوه‌گر است. از آنجا که این قالب شعری در سالیان متمادی برای بیان احساسات و مفاهیم عاشقانه و مسائل عرفانی و هیجانانگیزی مورد استفاده قرار گرفته و در ذهن و اندیشه سراینده‌گان و مخاطبان برای چنین مفاهیمی تثبیت شده بود. وقتی در این دوره شاعران می‌خواستند مفاهیم جدید سیاسی و اجتماعی و مباحث روز را در قالب غزل

بیان کنند به نوعی به دوگانگی در بیان و تصاویر دچار می‌شدند.

این دوگانگی مضمون و عاطفه در غزل این دوره باعث به وجود آمدن تصاویر شعری تازه می‌شود که یک سوی آن مضامین عاشقانه و سوی دیگر آن مضامین اجتماعی است. علت این امر را شاید بتوان چنین بیان کرد که اولاً شاعر در برخورد با مضامین سیاسی و اجتماعی جدید نتوانسته است کاملاً خود را از فضای شعری گذشته خلاص کند و دیگر این که سرعت عمل شاعر در پرداختن به موضوعات شعری روز و شعر روزنامه‌ای وی را از خلاقیت و آفرینش ساختار یک‌دست مضمونی و تصویری بازداشته است.

نکته جالب دیگری که در این غزل‌ها به چشم می‌خورد عدم هماهنگی اجزاء تصویرهای شعری است به این معنی که یک طرف تصویر را مسائل عاشقانه و غنایی تشکیل می‌دهد و طرف دیگر آن از مضامین سیاسی و اجتماعی مایه گرفته است. عواطف عاشقانه معمولاً از رقت احساس ناشی می‌شود در حالی که مسائل اجتماعی توأم با نوعی خشونت و خشم و خروش است که ناشی از نارضایتی از وضع موجود است. این دوگانگی در غزل باعث می‌شود که هر یک از دوسوی تصویر اثر طرف دیگر را خنثی کند و در نتیجه خواننده در احساسی میان عشق جسمانی و زیبایی‌های محبوب از یک سو و زشتی‌های اجتماعی و حوادث ناخوش‌آیند آن از سوی دیگر سرگردان شود و به همین سبب در غزل‌های اجتماعی و سیاسی آن دوره از یک سو به علت وجود عشق، زشتی‌های اجتماعی کمتر در مخاطب تأثیر می‌کند و از طرف دیگر مضامین اجتماعی که بر نشان دادن ناهنجاری‌ها تکیه می‌کند زیبایی و رقت عشق را خنثی می‌سازد و مخاطب نه تحت تأثیر یک عاطفه ناشی از عشق قرار می‌گیرد و نه از عاطفه ناشی از نابسامانی و مشکلات اجتماعی متأثر می‌گردد (نجفداری، 1379: 196).

هزار عقده چین را یک انقلاب گشود ولی به چین دو زلف شکست شانه ما
(فرخی: 87)

دلم بسوخت که بر صورت تو خال سیاه بسان ملت محکوم جاهل افتاده
(عارف: 227)

خدنگ غمزه کاریت با دلم آن کرد که هیچ وقت توانگر به کارگر نکند
(عارف: 272)

عشق که مضمون اصلی غزل را تشکیل می‌داده در این دوره با تصاویر دوگانه به ویژه در شعر فرخی و عارف مطرح می‌شود. در غزل‌های عارف معشوق به طور غالب جنبه فردی دارد که تا حدودی با تصاویر کلی توصیف شده است. شاعر برای این منظور از اصطلاحات کهن و رایج شعر فارسی مانند زلف، قد، قامت، خم ابرو و... استفاده کرده است. در عنوان برخی غزل‌های عاشقانه او نام و نشان معشوقش یاد شده است. مثلاً در غزل‌های «شکنج طره»، «هاله زلف»، «اندیشه وصل»، «راز دل» و... که آنها را برای معشوق زمینی سروده و حتی نام آنان را نیز در عنوان غزل ذکر کرده است.

عارف هرگاه از تجربه شخصی و عمیق عاطفی حرف می‌زند، صمیمیت فوق‌العاده‌ای در شعرش دیده می‌شود. ولی زمانی که می‌خواهد مسائل اجتماعی و تجددخواهی را در غزلیاتش بگنجانند، شعرش جنبه مصنوعی و ساختگی پیدا می‌کند. در واقع نوعی ناهماهنگی بین اجزا و تصویرهای شعری در غزل‌های عاشقانه او به چشم می‌خورد:

ز بس به زلف تو دل بر سر دل افتاده چه کشمکش که میان من و دل افتاده
ز فرقه بازی احزاب دل در آن سر زلف گذار شانه بر آن طره مشکل افتاده
(عارف: 67)

در واقع از آن جا که عارف هم‌زمان هم می‌خواهد از معشوق زمینی حرف بزند و هم مباحث سیاسی و اجتماعی را در عرصه غزل بگنجانند؛ نوعی دوگانگی تصویر و تعبیر در شعر ایجاد می‌شود. لذا غزل سیاسی را با تعبیر عاشقانه‌ای همچون: «پارتی زلف» و «کابینه زلف» و ... به کار می‌برد که هیچ مناسبتی با فضای سیاسی و اجتماعی غزل ندارد.

موضوع دوگانگی مضمون و تصویر در غزلیات فرخی هم به شکلی دیده می‌شود. برای نمونه:

دل در شکنج زلف تو چون طفل بندباز گاهی رود به حلقه و گه تاب می‌خورد
ریزد عرق هر آن چه ز پیشانی فقیر سرمایه‌دار جای می‌ناب می‌خورد
(فرخی: 138)

آن گونه که پیداست واژه‌های دل، شکنج، زلف، حلقه، تاب، عرق، می‌ناب از واژه‌های خاص غزل هستند ولی از نظر محتوا و مضمون، بیت‌های اول و دوم هیچ رابطه و تناسبی با هم ندارند. بیت اول مضمونی درباره عشق را بیان می‌دارد در حالی که بیت دوم مضمون اجتماعی و سیاسی دارد که شاعر از طبقه کارگر و زحمت‌کش در مقابل سرمایه‌دار حمایت کرده است.

3- عناصر تصویری پرکاربرد در شعر مشروطه

برای بررسی و تحلیل تصاویر شعری دوره مشروطه لازم است به واژه‌ها و ترکیباتی اشاره کنیم که بیشتر شاعران این دوره به توصیف و تصویرسازی پرداخته‌اند. البته باید اذعان نمود، بسیاری از این مفاهیم به گونه‌ای توصیف شده‌اند که تنها بیان واقعیات سیاسی و اجتماعی در آن نمایان است و کمتر به تعمق در تصویرسازی

پرداخته شده است. در واقع در این دوره آنچه شاعر نو اندیش را درگیر می‌سازد نه صورت‌های ظاهر و تکنیکی و ساختاری است بلکه محتوا و مضمون سخن است که شاعر درصدد بیان آنها و به چالش کشیدن حاکمیت استبدادی می‌باشد. از جمله مفاهیم پرکاربرد که متأثر از جریانات سیاسی و اجتماعی، در شعر دوره مشروطه متجلی است می‌توان مواردی همچون وطن، آزادی، قانون، مجلس، جنگ، زندان، استعمار و استبداد، طبقه زحمتکش و... را یاد کرد. منظور ما از تصاویر بیان آن مولفه تصویری است که خاص دوره مشروطه و نمایانگر شعر این دوره است والا صور خیال تکراری و کلیشه‌ای بعضاً جدید اعم از تشبیهات، استعارات، کنایات، مجاز و انواع آرایه‌های ادبی و بدیع لفظی و معنوی را می‌توان در شعر شاعران این دوره یافت که در نوع خود زیبا و جالب هستند برای نمونه:

به من غزال غزل خوان من از آن شد رام که فرخی ره او با غزل‌سرایی زد
(فرخی: 132)

گواه دامن پاک سیاوش گشت چون آتش فلک خاکستر غم بر سر سودابه می‌ریزد
(فرخی: 136)

گرسنه چون شیرم و برهنه چون شمشیر برهنه‌ای شیرگیر و گرسنه‌ای شیر
(عشقی: 342)

اندرین طوفان خدا داند که کی غالب شود ناخدای ارتجاعی، یا خدای انقلاب
(فرخی: 92)

3-1. وطن

وطن در ادبیات قبل از مشروطه مفاهیم متنوع داشته و گویندگان تلقی‌های مختلف از آن داشتند. گروهی مثل صوفیه وطن را همان عالم علوی و وطن مألوف می‌دانند. گروهی آن را ولایت یا شهر یا زادگاه و یا محل پرورش خود می‌دانند. عده‌ای نیز وطن اسلامی را مد نظر قرار داده و عالم اسلامی را وطن تلقی کرده‌اند. از نظر علمی مفهوم وطن و ملت به معنای کنونی آن دستاورد عصر انقلاب صنعتی و دوران سرمایه‌داری و نیز متأثر از انقلاب‌های بورژوازی مثل انقلاب کبیر فرانسه است. در ایران پیش از مشروطه وطن هیچ‌گاه در مفهوم سیاسی و اجتماعی آن مطرح نبوده است ولی در دوره مشروطه تحت تأثیر تحولات جهانی و القانات استعمار به مفهوم ناسیونالیسم تبدیل شد. «با تجزیه امپراتوری عثمانی به عنوان یک امپراطوری اسلامی و ورود استعمارگران به خانه و کاشانه مسلمین، شاعر مشروطه مفهوم وطن را بیش از پیش مورد توجه قرار داد. ایران را وطن پنداشتن، وطن را مثل مادر انگاشتن و ایرانیان را خواهران و برادران وطنی خواندن، پیامدی نو در گفتمان ادبیات سیاسی این دوره و حاصل همین عوامل بود. این برداشت زمینه زایش روح و شخصیت ایرانی و غیرت و تعصب وطنی را فراهم آورد» (توکلی طرقی، 1382: 65).

توصیف وطن و مظاهر آن یکی از واژه‌های پرکاربرد همه شاعران مشروطه می‌باشد که هر یک از این شاعران بنا به استعداد تصویرسازی خود به اشکال گوناگون به توصیف پرداخته‌اند. با توجه به اوضاع نابسامان جامعه ایران آن روزگار، شاعران برای برانگیختن احساسات مردم، وطن را گاهی به ناموس گاهی به مادر و زمانی هم به زلف پریشان معشوق تشبیه کرده‌اند.

3-1-1. تشبیه پریشانی وطن به زلف پریشان و چشم خراب زیبارویان و دل‌های آشفته

در ابیات زیر تجلی چنین تعابیری از وطن‌کاملاً مشهود است:

تو حال تشنه چه دانی که بر لب جویی ز حال مست کی آگاه می‌شود هُشیار
 کجا به فکر وطن مرغ مانده در قفس است که کرده ترک وطن خو گرفته با آزار
 ... وطن چو نرگس مخمور یار رنجور است علاج باید شاید نمیرد این بیمار
 (عارف: 292)

تا رختمقیّ ند نقاب است دل چو پیچ‌هات به پیچ و تاب است
 مملکت چو نرگست خراب است چاره خرابی انقلاب است
 یا درستی اندر انتخاب است

(عارف: 408)

در شعر زیر از ابوالقاسم لاهوتی، که به زندانی شدن خود نیز اشاره کرده است، وطن را با دل خود و در بیت آخر آن را به ناموس تشبیه کرده است که یکی از توصیفات قابل توجه در شعر وی محسوب می‌شود:

ویران‌تر از ایران بود امروز دل من ای وای به این خانه ویران چه توان کرد
 در کشور دل غمزه‌ات امروز اسیر است دزد است در این خانه نگهبان چه توان کرد
 ناموس زلیخای وطن هر که نگه داشت یوسف صفت افتاد به زندان چه توان کرد
 (لاهورتی: 33)

در توصیف زیر، ملک‌الشعراى بهار ضمن استفاده از الفاظ کهن و اساطیری که شیوه معمول اوست، اواخر مجلس اول و هرج و مرجی که منجر به توپ بستن مجلس شد با وصفی شاد شروع کرده است و وضع پریشان مملکت را با زلف پریشان معشوق به تصویر می‌کشد:

بزم طرب ساز و کن فراز در غم ساده زیبا بخواه و باده درهم

...جز غم رویت مراست غم‌ها در دل خوش به مثل گفته‌اند: یک دل و صد غم
شد غم زلفت مرا زیاد چو دیدم ملک پریشان و کار ملک‌مقصه م
(بهار: 104-105)

2-1-3. تشبیه وطن به مادر و ناموس و معشوق

یکی دیگر از توصیفات وطن، تشبیه کردن آن به مادر است:

... یک چند ما را غم رهنمون شد جان یار غم گشت دل غرق خون شد
مام وطن را رخ نیلگون شد و امروز دشمن خوار و زبون شد
(بهار: 129)

ناگفته پیداست که این شیوه توصیف به خاطر برانگیخته کردن احساسات
دوستداران وطن است که در قصیده مشهور از ادیب‌الممالک این نکته روشن می‌شود:

تا زیر خاکی ای درخت برومند مگسل از این آب و خاک ریشه و پیوند
مادر توست این وطن که در طلبش خصم نار تطاول به خاندان تو افکند
هیچت اگر دانش است و غیرت و ناموس مادر خود را به دست دشمن میسند
تاش نبرده اسیر و نیست بر او چیر بشکن از او یال و برز و بگسل از او بند
ورنه چو ناموس رفت نام نماند خانه نباید چو خانواده پراکند
(ادیب‌الممالک: 169)

ایرج میرزا نیز آن‌جا که از وطن دوستی سخن رانده است این تشبیه را به کار

گرفته است:

ما که اطفال این دبستانیم همه از خاک پاک ایرانیم
همه با هم برادر وطنیم مهربان هم‌چو جسم با جانیم
وطن ما به جای مادر ماست ما گروه وطن پرستانیم
(ایرج میرزا: 194)

عارف قزوینی مثنوی کوتاهی درباره هجو تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه سروده است که ضمن استفاده از ضرب‌المثل‌های عامیانه و معمول در پایان مثنوی خود، تشبیه مورد نظر را (مام وطن) ضمن مفاخره به این صورت بیان کرده است:

... یکی نکته باقی‌ست از من به گوش نگه دار هم‌چون پیام سرورش
 به مادر کسی جان فدا ساخته است که از خون او پرورش یافته‌ست
 به مام وطن هر که مانوس نیست زنازاده در بند ناموس نیست
 هر آن کس که خون خورد عمری چو من از او باید آموخت عشق وطن
 (عارف: 301)

میرزاده عشقی وطن را هم‌چون، «معشوق» خود می‌داند و با او وصف دلدادگی می‌کند:

خاکم به سر ز غصه به سر خاک اگر کنم خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم
 آوخ کلاه نیست وطن تا که از سرم برداشتند فکر کلاهی دگر کنم ...
 من آن نیم به مرگ طبیعی شوم هلاک وین کاسه خون به بستر راحت هدر کنم
 معشوق «عشقی» ای وطن ای عشق پاک من ای آن که ذکر عشق تو شام و سحر کنم
 عشقت نه سرسریست که از سر به در شود مهتر نه عارضی‌ست که جای دگر کنم
 (عشقی: 377)

ابله منم که صرف، پی لیلی وطن رو کرده‌ام به دشت چون مجنون عامری
 (عشقی: 359)

می‌کند مام وطن هر ساعتی نفرین ما ای دریغاً می‌رود هم مملکت هم دین ما
 (نسیم شمال: 413)

گاه آن است که بر مام وطن مهر کنید درگه کینه‌کشی، کار منوچه‌ر کنید
 (فرخی: 204)

3-1-3. تعبیر استعاری (تشبیه وطن به فرد مرده یا بیمار در حال نزع)

این وطن در حال نزع و خصمش اندر پیش و پس وه چه حال نزع کاو را نیست بیش از یک نفس
داوری او اتحاد و همت ماهست و بس لیک این فریادها را کی بود فریاد رس...
(فرخی: 201)

ز انزلی تا بلخ و بم را، اشک من گل کرده است غسل بر نعش وطن، خونابه دل کرده است
دل اگر پیرامن دلدار را، ول کرده است بر زوال ملک دارا، نوحه خوانی می کند
(عشقی: 309)

گردیده وطن غرقه اندوه و محن وای ای وای وطن وای
خیزید و روید از پی تابوت و کفن وای ای وای وطن وای... (نسیم شمال: 266)

3-1-4. یاد کرد وطن با تعبیر استعاری خرابه

هر روز در این خرابه جنگی دگر است در ساغر شهد ما شرنگی دگر است
(فرخی: 248)

از این اساس غلط این بنای پایه بر آب نتیجه نیست به تعمیر این خراب آباد
(عارف: 282)

3-1-5. توصیف وطن با عشق، مفاخره و رثاء

شیوه دیگری از توصیف وطن که قابل توجه است عشق به وطن خواهی می باشد
که شیوه معمول تصویرسازی بیشتر شعرای جریان ساز دوره مشروطه می باشد؛ شعرا در
این گونه تصاویر ضمن توصیف وطن دوستی نوعی مفاخره نیز در شعر خود به کار
گرفته اند. اکثر این تصویرسازی ها جهت تحریک کردن احساسات مردم صورت گرفته
است. دهخدا نیز ضمن مثنوی کوتاهی که تمثیلی از ماکیان می باشد، به خوبی عشق به
وطن را بیان می کند:

هنوزم ز خردی به خاطر در است که در لانه ماکیان برده دست

به متقارم آن‌سان به سختی گزید که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید
 پدر خنده بر گریه‌ام زد که «هان!» وطن داری آمووز از ماکیان»
 (مجموعه اشعار دهخدا: 112)

میرزاده عشقی در مقام مفاخره درباره وطن چنین می‌گوید:

عشقی به خدا همان که می‌گفت: خدای از عشق وطن سرشت آب و گل من
 چون کالبدش ز پای تا سر دیدم عشق همه چیز داشت جز عشق وطن
 (عشقی: 410)

نمونه دیگر از این تصاویر آمیختگی عشق با مرثیه و اندوه است:

هان ایرانیان ایران اندر بلاست مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
 مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست غیرت اسلام کو، جنبش ملی کجاست
 (عشقی: 78)

شاید بتوان گفت: سوزناک‌ترین توصیفات وطنی در شعر شاعران مشروطه مربوط
 به اشعار نسیم شمال می‌باشد که به نظر می‌رسد در زمان خود تأثیرگذاری قابل توجهی
 داشته است:

ای غرقه در هزار غم و مبتلا وطن
 ای در دهان گرگ اجل مبتلا وطن
 ای یوسف عزیز دیار بلا و
 قربانیان تو همه گلگون قبا وطن
 بی‌کس وطن، غریب وطن بینوا وطن...

(نسیم شمال: 322-323)

2-3. مشروطه

دومین مضمونی که از لحاظ تخیل و تصویرآفرینی در شعر دوره مشروطه قابل

توجه و تحلیل است، واژه «مشروطه» می‌باشد که شاعران به اشکال گوناگون آن را به تصویر کشیده‌اند. در واقع منظور از مشروطه خواهی، برپایی قانون و حکومتی مبتنی بر اراده مردم بر مبنای قوانین اسلام بود. همچنین واژه مشروطه در باورسرایندگان عصر بیداری مترادف با عدالت بود، عدالتی که حق مظلوم را از غاصبان می‌گیرد و امور نابسامان را سامان می‌بخشد. از این رو شاعران با نگاهی تقدس‌آمیز به آن می‌نگریستند و از عمق دل به مشروطه عشق می‌ورزیدند. نسیم شمال می‌گوید:

زود ای علما مرکب مشروطه برانید دادِ دل مظلوم ز ظالم بستانید
هان ای وکلا قدر چنین روز بدانید زیرا کسی امروز به اعزاز شما نیست

(نسیم شمال: 522)

3-2-1. تصویر آفرینی با مشروطه در قالب تشبیه

3-2-1-1. تشبیه مشروطه به شاهد و عروس

در مقام تشبیه باید عنوان کرد که لفظ مشروطه بیشتر با شاهد، یوسف، درخت و نهال توصیف شده است. ادیب‌الممالک فراهانی در یک‌مسمط ترکیبی که به طور کامل و مفصل نهمین سال انقلاب مشروطیت را به تصویر کشیده است، این تشبیه را به صورت‌های متنوع به کار برده است:

سال نهمین است که این ملت بیدار با خون خود آمد به حق خویش خریدار
شد نور عدالت ز پس پرده پدیدار پوشیده به تن خلعت نو سرو و سپیدار
زد شاهد مشروطه صلا از پس دیدار تا در قدمش جان گرامی بسپارند
... ای شاهد مشروطه که از طره پرچم آشفته کنی هوش و روان بنی‌آدم
انگشت سلیمان را لعلت شده خاتم آنی که تو از صدق و صفا مردم عالم
اندر کمرت دست ارادت زده محکم واندر طلبت پای جلادت بفشارند

شاعر در پایان‌مسمط خود با تشبیهات بدیع دیگر به هجو مشروطه می‌پردازد:

این کودک نه ساله که مشروطه شدش نام
 کودک نشنیدستم کاندرا بغل مام
 آنان که زدند از پی دل جویی او گام
 مشروطه عروسی ست که گر چهره نپوشید
 مستی که از این دست یکی جرعه بنوشید
 دیوانه این عشق نصیحت نپوشد
 یک لحظه ز خون ریختنش کی بود آرام
 با خون دل خلق بشوید سر و اندام
 خون جگر و دل را چون باده گسارند
 هر دیده مر او را پی دیدار بکشید
 دین و خرد و هوش به ساقی بفروشید
 گر خون دلش روز و شب از دیده بیارند
 (ادیب الممالک: 538-539)

شاهد مشروطه برده از دلت صبر و قرار
 جان نثاری می کنی بهر وطن بی اختیار
 (نسیم شمال: 537)

3-2-1-2. تشبیه مشروطه به یوسف و بدخواهان آن به گرگ

عارف قزوینی در تصنیف هشتم خود این تشبیه را بدین گونه بیان داشته است:

... یوسف مشروطه ز چه برکشیدیم
 آه که چون گرگ خود او را دریدیم
 (عارف: 361)

در جای دیگر نیز (تصنیف دوم) به طور ضمنی مشروطه را به یوسف تشبیه

می کند:

... مژده ای دل که جانان آمد
 یوسف از چه به کنعان آمد
 دور مشروطه خواهان آمد
 ای امان از فراق امان
 (عارف: 341)

وی در تصنیف نهم نیز ضمن وصف خلع محمدعلی شاه (در سال 1329 هـ. ق)

و فرار کردن او به روسیه، با استفاده از تصاویر بدیع به طور ضمنی مشروطه را به عشق و عزل پادشاه را به عقل تشبیه کرده است (به نوعی این بیان مخاطب را به یک

مضمون رایج در ادب عرفانی و تقابل عقل و عشق رهنمون می‌سازد (رک. دیوان عارف: 363).

3-1-2-3. تشبیه مشروطه به درخت و نهال

مشروطه درختی است پر از میوه و اثمار عدلیه و انصاف و مساوات ورا بار قانون اساسی است در او ناظر هر کار فرقی به میان غنی و شاه و گدا نیست (نسیم شمال: 314)

... هر جا نهال نارس مشروطه رخ گشود در پای او جدال ز خون جای آب بود باید به پای نخل وطن خون روان نمود بی آب هیچ نخل تناور نمی‌شود (نسیم شمال: 295)

... خبر آمد که ایران نوبهار است بهارستان پر از مشک و تثار است

فضای پارلمان هم عطر بار است بیاید لاله از مشروطه چیدن

شنیدن کی بود مانند دیدن

(نسیم شمال: 304)

البته در مورد اخیر صورت استعاری آن برتری دارد.

3-1-2-4. تشبیه مشروطه به ماه

در ترجیع‌بند زیر، ملک‌الشعرا بهار، مشروطه را به ماه تشبیه کرده است، در اینجا نیز مانند بیشتر شعرای این دوره، این توصیف را به صورت طنز و مطایبه به کار گرفته است.

ماه مشروطه در این ملک طلوعیدن کرد انتخابات دگر باره شروعیدن کرد (بهار: 180-181)

شد ز مشروطه مملکت آباد ملت از قید ظلم شد آزاد
ماه مشروطه چونکه پیدا شد چشم و گوش برادران واشد

(نسیم شمال: 778)

2-2-3. تصویر آفرینی با مشروطه در قالب استعاره

نوع دیگر از توصیفات مشروطه به صورت استعاره‌مکنیه می‌باشد که صورت انسان‌انگاری در آن قابل توجه است و در بیشتر موارد شیوه هجو بر مدح آن برتری دارد:

این چه مشروطه منحوسی بود که در رنج بر این خلق گشود
گر چه مشروطه نبود این ترتیب جو به ما داده و گندم بنمود...
اندین فکر بدم کز بالا هاتف غییم در گوش سرود
دیده در خون جگر زد غوطه باد «لعنت» به چنین مشروطه

(ادیب‌الممالک: 548)

نسیم شمال نیز در مقام طنز مشروطه را به این صورت (استعاره مکنیه) به تصویر کشیده است:

مجلس فاتحه بر پا سازید قاری خوب مهیا سازید
از غسل شربت و حلوا سازید این سخن را همه انشاء سازید
رحمة الله علی مشروطه...

(نسیم شمال: 262)

ناگفته پیداست که طنز و مطایبه شیوه اصلی توصیفات نسیم شمال است که شاعر در کمتر توصیفات از آن جدا می‌شود:

از گرمی تابستان بعضی به سفر رفتند
در شهر رفیقان را ناکرده خبر رفتند

داماد و عروس از ترس هنگام سحر رفتند
این مردم بیچاره از دست به در رفتند
مشروطه و استبداد هر دو به ددر رفتند

(نسیم شمال: 316)

هزار پرده ز ایران درید استبداد هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد
ز خاک پاک شهیدان راه آزادی ببین که خون سیاوش چسان به جوش آمد
هخامنش چو خدا خواست منقرض گردد سکندر از پی تخریب داریوش آمد.
(عارف: 200)

عارف قزوینی زمانی که از مشروطه و مشروطه خواهان رنجیده می شود، همانند
فرخی یزدی و عشقی به این باور می رسد که باید برای ثمر دادن نهال مشروطه، از
خون آبیاری کرد:

بدان که تا نشود زیر و رو نریزد خون به جای آب در این کشت نو ثمر نکند
(عارف: 271)

عشقی هم گاهی با تعابیر استعاری از مشروطه یاد می کند:

پس من و پسرانم چو این چنین دیدیم بدان لحاظ که مشروطه می پرستیدیم...
مرا بود از پی مشروطه، عشق فرهادی ولیک حیف که آن تلخ بود، نی شیرین...
(عشقی: 187)

3-3. مجلس و کابینه

واژگان مجلس، کابینه و تعابیر مرتبط با آنها نیز در تصویر آفرینی شاعران مشروطه
نقش بسزا دارند. نکته حائز اهمیت در این باره این است که در حوزه غزل اغلب این
شاعران در توصیفاتی که از مجلس و دولت دارند، صور خیال خود را از عناصر و
موضوعات مطرح روز می گرفتند:

- در پناه سر زلف تو بهارستانی است که در او هیأت دل مجلس شورا دارند
(بهار: 241)
- بگو به هیئت کابینه سر زلفش که روزگار پریشان ما ز دست شماس است
(عارف: 287)
- کاش کابینه زلفت شود از شانه پریش کو پریشانی ما جمله مهیا دارد
(عارف: 214)
- بی‌اعنا به هیأت کابینه فلک گردیده‌ام که پارتی‌ام یک ستاره نیست
(عشقی: 189)
- زفرقه بازی احزاب دل در آن سر زلف گذار شانه بر آن طره مشکل افتاد
(عارف: 226)
- دل است کعبه آمال و مجلس شورا چو این خراب شد آن کعبه را خراب مکن
(عارف: 268)
- یک بخش از تصاویر شعر مشروطه مربوط به انتقادهای است که شاعران از وکلای
خائن ارائه نموده‌اند و از آنان با تعابیر کنایی و استعاری همچون خشک مغز بودن، دزد
خانگی، مارهای مجلس، کفتار، گرگ در شکل میش و... یاد کرده‌اند. فرخی یزدی در
انتقاد از عملکرد بد نمایندگان مجلس معتقد است آنان از شدت بی‌مغزی، کاسه گدایی
بر دست گرفتند تا کیسه استعمار و بیگانه را پر کنند:
- روی کرسی وکالت، آن که زد حرف از کسالت اجرت خمیازه خواهد حق بی‌حال بگیرد
از تهی مغزی نماید کیسه بیگانه را پر تا به کف بهر گدایی کاسه خالی بگیرد
(فرخی: 140)
- وکیل مجلس جمعی که مغزشان خشک است زبس به مدرسه بر فرق هم کتاب زدند
(عارف: 243)

خراب مملکت از دست دزد خانگی است زدست غیر چه نالیم هرچه هست از ماست
(عارف: 206)

...مارهای مجلسی دارای زهری مهلکند الحذر باری از آن مجلس که دارد مارها
دفع این کفتارها، گفتار نتواند نمود از ره کردار باید دفع این کفتارها
(فرخی: 92)

...گرگ در شکل میش ظاهر شد دشمن دین و کیش ظاهر شد
عقرب افتاد نیش ظاهر شد اجنبی شکل خویش ظاهر شد
(نسیم شمال: 585)

شاعران مشروطه از صندوق آراء نیز به صورت تشبیهی و استعاری یاد کرده‌اند
برای نمونه فرخی یزدی در این باره چنین تصویری ارائه نموده:

ای جعبه به خوب و زشت حاکم شده‌ای محفوظ کن سقیم و سالم شده‌ای
با آنکه توئی پاک دل و پاک نهاد آرامگه خائن و خادم شده‌ای
(فرخی: 266)

3-4. زندان و تصویر آفرینی

یکی دیگر از مباحثی که در حوزۀ تحقیق در شعر شاعران مشروطه، متأثر از
جریانات سیاسی و اجتماعی به وجود آمد، مربوط به توصیفات شاعران حسیه‌سرای
این دوره است.

در این گونه اشعار، شاعران برای بیان احساسات خود سعی می‌کنند ضمن توجه
به تصاویر دلنشین و سوزناک، از ترکیبات پیچیده و متکلفانه و کلمات دور از ذهن
پرهیز کنند؛ زیرا «حسیه از انواع اشعاری است که از احساسات پاک و بی‌آلایش اما
سرکوفته و زخم خورده - نه برای خوش‌آمد دیگران و یا چشم داشت چیزی - مایه
می‌گیرد و لحظه‌های تلخ و اندوهبار و صحنه‌های دلخراش زندگی شاعری درمانده در

سکوت مرگزای زندان است که به صورت کلمات و عباراتی موزون تصویر و تجسم می‌شود و از سویی طغیان و غلیان عواطف خشم و اندوه مجال هر گونه تصنع و پیرایه را از کلام گوینده می‌گیرد و به همین دلیل سبک بیان زندان نامه هلموماً ساده و روان و بی‌تکلف است» (ظفری، 1380: 34).

از جمله وجوه مشترکی که در شعر حسبیه سرایان دوره مشروطه وجود دارد، که به نظر می‌رسد در بیشتر آن‌ها از حسییات خاقانی و مسعود سعد تأثیر پذیرفته‌اند، اشاره شاعر به بلند همتی در عین بندی بودن است، «اگرچه عنوان اطلاق "حسب حال شخصی" بر آن‌ها بی‌مناسبت نیست.» (ظفری، 1380: 34)

در اشعار زیر از فرخی یزدی و ملک‌الشعراى بهار، که خود را به شیر زنجیری

تشبیه کرده‌اند، این نکته (بیان توصیفات مشترک) قابل توجه است:

بسته‌ی زنجیر بودن هست کار شیر و من	خون دل خوردن بود از جوهر شمشیر و من
راستی گر نیستم با شیر از یک سلسله	پس چرا در بند زنجیریم دائم شیر و من
با دل سوراخ شب تا صبح گرم ناله‌ایم	مانده‌ایم از بس به زندان جفا زنجیر و من
بر در دیر مغان و خاک ما چون بگذری	با ادب همت طلب کن ای جوان از پیر و من

(فرخی: 163)

بهار نیز همین تشبیه را در قصیده‌ای که در اسفند ماه 1299 شمسی (هنگامی که

قوای قزوین به سرکردگی رضاخان وارد تهران شدند و سیدضیاءالدین به ریاست وزرا برگزیده و به تبع آن بعضی از رجال تهران از جمله بهار که مخالف خط و مشی سیاسی سیدضیاءالدین بود، دستگیر و زندانی شد) سروده است و بدون تردید یکی از قصاید زیبای او محسوب می‌شود، با استعاره‌ها و کنایه‌ها، نهایت مناعت طبع و بلند همتی را در تشبیه خود به شیر نشان داده است:

ای خامه دو تا شو و به خط مگذر وی نامه دژم شو و زهم برردر

وامروز در این پلید بیغوله
 رو به بازی نگر که افکندند
 هر چند به سیرت جوانمردی
 پس چیست که سمج من چو کام شیر
 بر سقفش روزنی چو چشم گرگ
 پند دل خویشتن به ییاد آور
 چون شیر نرم به حسبگاه اندر
 خوب است و فراخ، سمج شیر نر
 تنگ است و عمیق و گنده و ابخر ...
 کاندر شب، تا بد از بر کردر
 (بهار: 279)

به نظر می‌رسد بهار در اشعار فوق با آوردن واژه‌های «سمج»، «سقف»، «روزن»، «شب» و توصیف روزن زندان بی‌تأثیر از حبسیه‌ی زیر که از مسعود سعد است، نبوده است:

چون منی را فلک ییازارد
 ... سقف این سمج من سیاه شبی ست
 خردش بی‌خرد نینگارد
 که دو دیده به دوده انبازد
 (دیوان مسعود سعد: 111)

البته تشبیه روزن زندان به چشم گرگ در شعر بهار فضای وحشتناک و بد زندان را بهتر وصف می‌نماید.

نکته‌ی دیگری که بیشتر مربوط به توصیف فضای زندان می‌باشد این است، که در این گونه تصاویر توانایی‌های فردی و شخصی ظهور و بروز بیشتری پیدا می‌کند. میرزاده‌ی عشقی در قصیده‌ی که خطاب به وثوق‌الدوله نخست وزیر وقت در سال 1327 هـ. ق در حسبگاه تاریک شهربانی تهران سروده است، ضمن استقبال از قصیده‌ی مشهور خاقانی چنین تصاویری را خلق کرده‌است:

... چه زندانیست این زندان که فرقتش نیستش چندان
 به یک در بسته گورستان و فرقت هست چندانش
 شب زندان ما را تا نبیند کس نه نتواند
 ز حال ما در اندیشه کشد نقشی ز شایانش
 اتاق انتظار مرگ می‌خوانم من این زندان
 خدا مرگم دهد تا وا رهم زین ملک و زندانش
 چو من روشن چراغی را فروزنده دماغی را
 نه حیف است این چنین کردند از انظار پنهانش

پس از حافظ در ایران نام عرفان خشک پستان شد پی پروردن من پر شد از نو باز پستانش
ز بعد هفت قرن اکنون شد از ایران زمین بیرون چو من گوینده تا بوسند خلق اوراق دیوانش
(عشقی: 345-346)

یکی دیگر از تصاویر مشترکی که در ارتباط با زندان و فضای آن در شعر شاعران
مشروطه تجلی پیدا کرده است این است که شاعر زندان را به قفس و خود را به مرغ یا
بلبل تشبیه نموده است. در اشعار زیر این تشبیهات در کنار توصیفات سیاسی و
اجتماعی و ملی همانند: مشروطه، استبداد، وطن و آزادی آمده است:

به زندان قفس مردم دلم چون شاد می گردد مگر روزی که از این بند غم آزاد می گردد
ز آزادی جهان آباد چرخ کشور دارا پس از مشروطه با افزار استبداد می گردد
(فرخی: 121)

در شعر زیر نیز که شاعر ضمن اشاره به عید نوروز سال 1381 در زندان قصر

سروده است، این تصاویر و تعابیر به کار رفته است:

سوگواران را مجال بازدید و دید نیست باز گرد ای عید از زندان که ما را عید نیست
گفتن لفظ مبارک باد طوطی در قفس شاهد آینه دل داند که جز تقلید نیست
عید نوروزی که از بیداد ضحاک عزا است هر که شادی می کند از دودهی جمشید نیست
(فرخی: 106)

نالای مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس هم چو من است
(عارف: 202)

بلبل به جرم صوت اسیر قفس شود و آزادوار زاغ بگردد به گلستان
(بهار: 587)

چندی بودم به سمج دیگر محبوس هم چون گنجشک بستهی قفس کین
آوردندم کنون به محبس بالا محبس بالا بدتر ز محبس پایین
(بهار: 454)

چون ابر بهار چشم خون‌بار من است چون غنچه‌ی نشکفته دل زار من است
فریاد و فغان و ناله هر شب تا صبح چون مرغ اسیر در قفس کار من است
(فرخی: 171)

3-5. تصویر سازی با «آزادی»

در زمان مشروطه نوعی آزادی به مفهوم دموکراسی غربی در ایران نضج گرفت. اگر چه آزادی‌خواهی در فطرت هر انسانی وجود دارد اما درباره‌ی منشأ این آزادی برخی معتقدند: «فکر آزادی هم با انعکاس شیپور انقلاب فرانسه مخصوصاً با ورود ناپلئون به مصر وارد شرق شد و اشاعه یافت. اما در ایران رسالاتی مثل «سه مکتوب» آخوندزاده یا «یک کلمه» میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و برخی آثار ملک‌خان که در تبیین فکر آزادی نشر یافته‌خصوصاً بیان این مطلب بود که آزادی حق ملت است و برای احراز آن لازماست که ملت در حکومت مشارکت داشته باشد.» (زرین کوب: 1374: 623)

3-5-1. تشبیه آزادی به شاهد، یوسف و طفل پاک

این تصویر بیشتر از همه در شعر فرخی یزدی نمود دارد که فراوان در گفته‌هایش از «شاهد آزادی» یاد کرده است. گاهی وی در شعرش از «شمع آزادی» و «کوس آزادی» هم بهره گرفته است. وی در سراسر دیوان خود از واژه‌ی آزادی در تعابیر و معانی گوناگون استفاده کرده است (در حدود 36 غزل از آزادی بهره گرفته و در برخی مواقع آن را ردیف شعری قرار داده است). وی عاشق آزادی است و متعقد است برای رسیدن به این معشوق باید خود را به «صحرای جنون» زد و «غرقه به خون شد»: عاقل کام طلب شاهد آزادی نیست راه گم کرده‌ی صحرای جنون می‌خواهد.
(فرخی: 140)

کس چو من در طلب شاهد آزادی نیست زانکه با نیستی از پرتو آن هست شدم
(فرخی: 158)

عارف قزوینی از تعبیر «یوسف آزادی» در شعر خود استفاده کرده است. وی در حدود پانزده شعر (یازده غزل و چهار تصنیف) از این واژه بهره گرفته است. باید اذعان کرد که برداشتی که عارف از آزادی دارد به عمق و گستردگی برداشت فرخی از آزادی نیست. وی آزادی را بیشتر در تقابل استبداد داخلی به ویژه در معنای رهایی از دست پادشاهان قاجار به خدمت گرفته است:

بدان به یوسف آزادی آنچه کردند برادران خطاکار بی پدر کردند
(عارف: 137)

میرزاده‌ی عشقی هم در شعرش از تعبیر «طفل پاک آزادی» استفاده کرده است:
زین صدای نازیبا، در وطن طنین افتاد بین ملت و دولت اختلاف و کین افتاد
طفل پاک آزادی، از رحم جنین افتاد رفتمان زیاد، نام اتحاد
(عشقی: 299)

3-5-2. تشبیه آزادی به نهال و درخت

برخی شاعران مشروطه آزادی را به نهال نارس و درخت تشبیه نمودند که باید با خون خود آن را آبیاری کرد تا خشک نگردد:

این ملک، یک انقلاب می‌خواهد و بس خون ریزی بی حساب می‌خواهد و بس
امروز دگر درخت آزادی ما از خون من و تو آب می‌خواهد و بس
(عشقی: 412)

کار مشروطه در ایران چه بدین سان گردید کس چسان شکوه زبد گردی گردون نکند
گشت آزادی سیراب زخون باید لیک این تمنا کس از ملت بی‌خون نکند
(عارف: 527)

به صد امید نشاندم نهالِ آزادیخدا کند، نکند باغبان نهال مرا

(فرخی: 94)

آزادی ایران که درختی است کهن سال ما شاخه‌ی نورسته آن کهنه درختیم

(فرخی: 149)

3-5-3. تصویرسازی استعاری از آزادی

فرخی یزدی در برخی از اشعار خود به صورت استعاره مصرحه و استعاره مکنیه

از آزادی به تصویر پردازی پرداخته است:

ای توده دست قدرت از آستین برون کن وین کاخ جور و کین را تا پایه سرنگون کن...
در انتظار آن گل، فریاد کن چو بلبل آشفته زلف سنبل، از اشک لاله گون کن

(فرخی: 97)

آزادی اگر می‌طلبی غرقه به خون باش کاین گلبن نوخاسته، بی خار و خسی نیست

(فرخی: 101)

ساغر تقدیر ما را مست آزادی نمود زین سبب از نشئه آن باده مدهوشیم ما

(فرخی: 93)

طعم آزادی ز بس شیرین بود در کام جان بهر آن از خون خود فرهاد گلگون می‌شویم

(فرخی: 153)

نای آزادی کند چون نای انقلاب باز خون سازد جهان را نینوای انقلاب

(فرخی: 98)

3-6. استبداد و استعمار

واژه‌ی استبداد برای شاعر مشروطه مظاهر گسترده‌ای داشت. به نظر او هرچه

آزادی‌های فردی و اجتماعی را محدود می‌کرد و قلم را در تنگنا قرار می‌داد و مانع

استمرار فعالیت مجلس و احزاب و روزنامه‌ها می‌شد، استبداد تلقی می‌گردد. در

سال 1325 هـ.ق پیش از ایام اختناق و استبداد محمدعلی شاه کتاب «طبایع الاستبداد» اثر

عبدالرحمن کواکبی توسط میرزا عبدالحسین قاجار ترجمه و منتشر شد. نشر این کتاب که سراسر انتقاد و مبارزه علیه استبداد بود، نشان از فضای ایجاد شده برای ارائه این افکار بود. اما استبداد ضعیف شده قاجار که خود را در خطر نابودی می‌دید از انتشار این رسالت و افکار جلوگیری کرد. این کتاب استبداد را به صورت‌های گوناگون تبیین کرده و مردم را برای انتقام بر علیه استبداد تحریک کرده است. نویسنده در معنی استبداد می‌نویسد: «استبداد در لغت آن است که شخص در کاری که شایسته مشورت است برای رای خود اکتفا کند و در اصطلاح سیاسیون مراد از استبداد تصرف کردن یک نفر یا جمعی است در حقوق ملتی بدون ترس بازخواست.» (کواکبی: 1364: 8)

3-6-1. تشبیه استبداد به اهریمن و ضحاک

اهریمن استبداد، آزادی ما را کشت نه صبر و سکون جایز، نه حوصله باید کرد
(فرخی: 120)

لطمه‌ی ضحاک استبداد ما را خسته کرد با درفش کاویان روزی فریدون می‌شویم
(فرخی: 153)

گاهی شاعران بصورت استعاری از استبداد بهره‌گرفته‌اند و از تعابیری چون «ضحاک»، «مرگ استبداد» و «سایه‌ی استبداد» یاد کرده‌اند:

خونریزی ضحاک در این ملک فزون گشت کو کاوه که چرمی، به سر چوب نماید
(فرخی: 131)

در سایه‌ی استبداد پژمرده شد آزادی این گلبن نوری را بی‌ریشه نباید کرد
(فرخی: 138)

... تمام مردم، دلشاد مرگ استبداد من از دو مسئله خوشحال و خرم و دلشاد
(عشقی: 186)

شاعران در کنار انتقاد و مبارزه با خائنین و مستبدان داخلی، به استعمارستیزی نیز پرداخته‌اند. علاوه بر بیانات صریح و بی‌پرده در این باره، به تصویرپردازی هم‌مبادرت ورزیده‌اند. برای نمونه عشقی چنین تصویری را خلق نموده است:

بازم بگوی بازی مردان انگلیس خم گشته است دهر ز چوگان انگلیس
ایران و هندو تازی و سودان و ترک و چین افتاده همچو گوی به میدان انگلیس
خاک ایران شده ویران زسه فیل روس فیل، انگل فیل، آلمان فیل
(عشقی: 161)

فرخی نیز با استفاده از اساطیر، انگلیس و روس را همچون سلم و تور دانسته که در صدد نابودی «ایرج ایران» هستند:

عید جم شد ای فریدون خوف بت ایران پرست مستبدی خوی ضحاک است این خونه زدست
حالیا کز سلم و تور انگلیس و روس هست ایرج ایران سراپا، دستگیر و پای بست
(فرخی: 198)

میرزاده عشقی تمثیل بسیار زیبا و جالبی دارد در مورد عملکرد انگلیس در ایران؛ وی با نقل ماجرا و حکایت کاکاعابدین و یاسی در پایان حکایت به رمزگشایی می‌پردازد که چگونه انگلیس برای رسیدن به منافع استعماری خود، از هر نیرنگی استفاده می‌کند:

این حکایت زین سبب کردم بیان	تا شوند آگــــاه ابنای زمان
گر بخواهد آدمی پی گم کند	پای خویشان را سم می‌کند
هر که اندر خانه دارد مایه‌ای	همچو یاسی دارد او همسایه‌ای
یاسی ما هست ای یار عزیز:	حضرت جمبول یعنی انگلیز
آنکه دائم کار یاسی می‌کند	وز طریق دیپلماسی می‌کند
ملک ما را خوردنی فهمیده است	بر سرما شیرها مالیده است

او گمان دارد که ایران بردنی است همچو شیره سرزمینی خوردنی است...
(عشقی: 279)

3-7. کارگر و رنجبر

یکی از مضامین برجسته شعر مشروطه بازتاب دردها و مشکلات توده زحمت‌کش کارگران و رنجبران است. این مسأله در اشعار این دوره در چند مقوله قابل بررسی است: اشاره به جایگاه دهقان و کارگر در جامعه، تأکید بر پاس داشت قدر و منزلت دهقان و ستایش عملکرد او در جامعه، یادآوری ظلم و ستم سرمایه‌داران به اقشار کارگر و دهقان، دعوت به مبارزه برای گرفتن حق دهقان و کارگر از ملاکان و سرمایه‌داران و... برای نمونه در شعر زیر فرخی که معتقد به جنگ اصنافی بود، به گرفتن حق دهقان از مالک تأکید می‌شود:

در کف مردانگی شمشیر می‌باید گرفت حق خود را از دهان شیر می‌باید گرفت
تا که استبداد سر در پای آزادی نهد دست خود بر قبضه‌ی شمشیر می‌باید گرفت
حق دهقان را اگر ملاک مالک گشته است از کفش بی‌آفت تأخیر می‌باید گرفت
(فرخی: 92)

یا در شعر درد و رنج دهقانان را با تصاویر بسیار زیبا بیان کرده است:

در اسد چون حوت سوزد ز آفتاب و عاقبت بی‌نصیب از سنبله میزان دهقان و بس
آنکه لرزد همچو مرغ نیم بسمل صبح و شام در زمستان پیکر عریان دهقان است و بس...
(فرخی: 147)

هرچند نسیم شمال و لاهوتی سعی کرده‌اند در اشعار خود دردهای رنجبران و کارگران را بیان کنند اما بیان آنها ساده و عاری از هرگونه تصویرپردازی است. بیشتر تصاویر شعری در این حوزه مربوطه فرخی یزدی و عارف قزوینی است. عارف فقط در 4 غزل خود از طبقه‌ی رنجبر و کارگر یاد کرده در حالی که فرخی در 24 غزل به

این موضوع پرداخته است. از آنجا که فرخی خود دهقان زاده بوده و مدتی از حیات خود را در کارگری سپری کرده است، از دهقان و رنجبر بیشتر حمایت کرده است: من آن خونین دل زارم که خون خوردن بود کارم مباحاتی که من دارم ز دهقان زادگی دارم (فرخی: 155)

نکته‌ی حائز اهمیت در شعر فرخی در این زمینه این است که وی فراوان در اشعارش از لوازم کارگری از جمله داس، چکش، سندان و... استفاده کرده است که به نوعی جهت‌گیری شعر وی را بارزتر نشان می‌دهد:

پوستش با داس برکن با چکش مغزش بکوب هر توانگر را که با ما قلب قلبش صاف نیست (فرخی: 111)

مسکنت را زدم داس درو باید کرد فقر را با چکش کارگران باید کشت هر چه گفتیم و نوشتیم چو آدم نشدند زین سپس اول از این گاوخران باید کشت (فرخی: 113)

3-7-1. تشبیهات مرکب و تمثیلی

عمده تصویرپردازی در بیان رنج‌ها و مصائب رنجبران و دهقانان به کارگیری تشبیهات مرکب و تمثیلی است که شاعران سعی کردند با آوردن مشبیه، مشبه را ملموس جلوه دهند:

ز جور کارفرما کارگر آنسان به خود لرزد که گردد روبه رو کبک در بازی شکاری را (فرخی: 91)

گر ندیدی حمله‌ی مالک به دهقان ضعیف گری را بنگر چسان خود را به آهو می‌زند (فرخی: 125)

غم به ویرانه‌ی دل کرد همان کار که اش موکب شاهی با کلبه‌ی دهقان کرد. (عارف: 434)

در تقابل هم قرار گرفتن کاوه به عنوان نماینده قشر زحمت کش و مبارزه با ضحاک خی، یکی از نکته‌های حائز اهمیت در این زمینه است:

کاوه در جامعه‌ی کارگری بار نیافت به گناهی که طرفدار فریدون باشد
(فرخی: 120)

خونریزی ضحاک در این ملک فزون گشت کو کاوه که چرمی به سر چوب نماید
(فرخی: 131)

3-8. تصاویر فصول چهارگانه

میزان و شیوه‌ی اثرپذیری شاعران جریان ساز دوره‌ی مشروطه از جریان‌ات سیاسی و اجتماعی متفاوت است، چنان که تعابیر و توصیفات بعضی از شعرای این دوره از جمله تصاویر مربوط به توصیف فصول چهارگانه، به دلیل آمیخته شدن با خبر و شعارزدگی، جاننداری و ماندگاری خود را از دست داده‌اند. بسیاری از این تصاویر نیز به دلیل آراستگی با واژه‌های نمادین و تخیل شاعرانه و پسندیده، فراتر از زمان و مکان خود مطرح شده‌اند.

با نگاهی به شعر فارسی از آغاز تا امروز این نکته معلوم می‌شود که شعر فارسی در هیچ دوره‌ای از توصیف فصول چهارگانه به عنوان یکی از ابزارهای وصف برای القای معنی بی‌بهره نبوده است. مطلبی که در اینجا قابل توجه است، این است که این وصف در سبک‌های مختلف شعر فارسی از شیوه‌ای خاص برخوردار بوده است. چنانکه در سبک خراسانی و سلجوقی بیشترین بسامد مربوط به وصف بهار است؛ زیرا با روحیه‌ی مسرت بخشی و نوعی شاد باشی که بر اوضاع اجتماعی این دوره حاکم است، شاعران نیز همه‌ی فضای شعر خود را به این فصل پسندیده (بهار) اختصاص داده و کمتر به فصول دیگر می‌پردازند، مگر در موارد معدودی که معمولاً مربوط به رثای ممدوحان می‌باشد که در این جا نیز خزان هم برای خود جایی پیدا می‌کند. «البته

باید گفت در هر مورد (بهار و خزان) توصیف صورت آفاقی دارد و سیر انفسی و درون‌گرایی در آن کم‌رنگ است.» (زرین‌کوب، 1370: 147) و هم‌چنین با توجه به همان روحیه مسرت‌بخشی و خوش‌باشی که بر شعر این دوره حاکم است اگر از خزان و زمستان و سرمای آن نیز بگذریم وصفی صورت می‌گیرد؛ سردی زمستان و خزان ابزاری است برای رونق بخشی و زیبا کردن مجالس و اسباب باده‌نوشی و شادی. برای نمونه:

آب انگور بیارید که آبان ماه است کار یکرویه به کام دل شاهنشاه است
وقت منظر شد و وقت نظر خرگاه است دست تابستان از روی زمین کوتاه است
آب انگور خزانی را خوردن گاه است که کس انگار نکردست مر او را طلبی
(دیوان منوچهری: 89)

یا در شعر زیر خاقانی سرمای زمستان را با مجلس باده و منقل، گرم و دلنشین می‌بیند!

سرد است سخت سنبله‌ی رز به مجلس آر تا سستی به عقرب سرما برافکنند
بی صرفه در تنور کن آن زر صرف را کو شعله‌ها به صرفه و عوا برافکنند
(دیوان خاقانی: 146)

که نمونه‌های این توصیف (توصیفی کلیشه‌ای و دور از هر گونه تخیل نمادین) از فصول چهارگانه در ادبیات گذشته یک روش معمول بوده است.

در شعر شاعران عارف و بلندمرتبه، بهار و خزان رنگ و بوی جاندارتری پیدا می‌کند، چنان‌که به عنوان مثال در آثار مولانا، بهار نمادی از امانتداری و محرومیت و زمستان و خزان نمودار نامحرمی و شومی است:

چون که زاغان خیمه بر بهمن زدند بلبلان خاموش شدند و دو زدند

یا:

کم ز خاکی چون که خاکی یار یافت از بهاری صد هزار انوار یافت
 آن درختی کو شود با یار جفت از هوای خوش ز سر تا پا شکفت
 در خزان چون دبد او یار خلاف در کشید او رو و سر زیر لحاف
 گفت یار بد بلا آشفتن است چون که او آمد طریقم خفتن است
 (مثنوی مولانا، دفتر دوم: 248)

پس از این مقدمه‌ی مختصر برای ورود به این بحث در دوره‌ی مشروطه ذکر دو نکته لازم است:

نکته‌ی اول مربوط به بسامد توصیف فصول چهارگانه در این دوره است به این معنی که اگر در شعر گذشته بهار و متعلقات آن بیشترین آمار را به خود نسبت می‌داد، در این زمان پاییز و زمستان جای آن را می‌گیرد.

نکته‌ی دوم این است که به خلاف دوره‌های گذشته، در این دوره اگر بهار و نوروز نیز در شعر به تصویر کشیده می‌شود به جای توصیف مظاهر شادی آن، آمیخته با نوعی غم اندوه و رنج‌های اجتماعی مردم است چه در سایه‌ی مشکلات سیاسی و اجتماعی، بهار نیز همانند خزان و زمستان آزاردهنده و رنج‌آور است.

3-8-1. توصیفات گذرا

مطلبی که در این جا قابل توجه است، مربوط به وصف‌های گذرا و نمادین این توصیفات است. باید گفت: اگر چه بیشتر سخنوران جریان‌ساز دوره‌ی مشروطه همانند: نسیم شمال، میرزاده‌ی عشقی، لاهوتی، ملک‌الشعرا‌ی بهار، ادیب‌الممالک فراهانی، دهخدا و ... این فصول را به دو روش فوق (گذرا و نمادین) وصف کرده‌اند، ولی تفاوت قابل توجهی در نحوه‌ی توصیف شاعران این عصر وجود دارد.

اگر بخواهیم یک نماینده شاخصی برای مورد اول بیابیم مربوط به اشعار نسیم شمال است که به عنوان مثال هر جایی که زمستان را وصف می‌نماید جز توصیف سردی آن، که معمولاً با گرانی و کمبود زغال بیان می‌شود، پیام دیگری ندارد:

این زمستان سخت می‌گیرد فلک بر ما بله هر شبی صدصد گدا می‌میرد از سرما بله
اغنیا یخ می‌خورند از شدت گرما بله بی‌زغال و خاکه جمعی لخت و عریان ای قلم
نیستی آزاد در ایران ویران ای قلم

(نسیم شمال: 235)

یا:

ما ز سرمای زمستان بی‌قرار لخت و عریان مات و مبهوت و فگار
اغنیا در رختخواب زرنگار خفته با جاه و جلال و طنطنه
آخ عجب سرماست امشب ای ننه

(نسیم شمال: 194)

این شیوه‌ی توصیف زمستان همراه با کمبود زغال و گرانی آن در جای جای دیوان اشعار وی مشاهده می‌شود، که اگر چه در برقراری ارتباط با مردم موفق بوده است؛ ولی این قبیل اشعار به دلیل اینکه عنصر ماندگار و جاننداری در شعر را با خبر آمیخته کرده است، شعری است آنی و زودگذر و به گفته‌ی مرحوم اخوان ثالث «لاش» در شعر بعضی از شاعران مشروطه اگر سرما زیاد می‌شد و زغال هم کم بود شاعر راجع به زغال حرف می‌زد یا اگر در جایی سیل آمده بود درباره‌ی آن صحبت می‌کرد. البته این دو خیلی خوب است و شاعر باید مردمی باشد ولی این قبیل اشعار در این است که که «لاش» وقتی دو سال بعد زغال فراوان می‌شود آن شعر از سکه‌ی قبول می‌افتد، به دلیل رعایت نکردن همین مسأله بود (آمیختگی شعر با خبر) که امروزه می‌بینیم از آن همه اشعار فراوانی که نسیم شمال سروده است مقدار کمی از آن قابل خواندن است.»

(اخوان ثالث، 1371: 235)

3-8-2. توصیفات نمادین و ماندگار

نمونه دیگری از توصیفات وجود دارد که به دلیل آراسته شدن به تصاویر بیانی و واژه‌های نمادین، از جاودانگی بیشتری برخوردار هستند. به عنوان مثال میرزاده‌ی عشقی در سه تابلوی مریم، مرگ مریم را با پاییز این گونه توصیف می‌کند:

شعاع کم اثر آفتاب افسرده گیاه‌ها همه خشک و زرد و پژمرده
تمام مرغان سر بزیر بال‌ها برده بساط حسن طبیعت همه به هم خورده
بسان بیرق غم سرو آیدم به نظر

به جای آن‌که نشینند مرغ‌های قشنگ به روی شاخه‌ی گل خفته‌اند بر سر سنگ
تمام دره‌ی دربند زعفرانی رنگ ز قیل و قال بسی زاغ‌های زشت آهنگ
شده است بیشه پر از بانگ غلغل منکر

نحیف و خشک شده سبزه‌های نورسته کلاغ روی درختان خشک بنشسته
ز هر درخت بسی شاخه باد بشکسته صفا ز خطه‌ی بیلاق رخت بر بسته
ز کوهپایه همی خرمی نموده سفر

(عشقی: 179)

خواندن این ابیات ظلم و ستم و بی‌عدالتی را در ذهن تداعی می‌کند و بدون تردید جاودانگی آن بیشتر است:

بهار هر چه نشاط آور و خوش و زیباست به عکس پاییز افسرده است و غم افزاست
همین کتبه‌ای از بی‌وفایی دنیا است از این معامله ناپایداریش پیدا است
که هر چه سازد اول کند خراب آخر

(عشقی: 179)

گونه‌ای دیگر از توصیف در شعر مشروطه توصیف بهار و عید نوروز است، که در این نوع وصف نیز به دلیل متأثر شدن از اوضاع نابسامان کشور، تصویری باژگونه دارد

و در بیشتر موارد پیام بهار و نوروز چیزی جز غم و اندوه نیست؛ برخلاف سبک شاعران گذشته که سردی زمستان و زردی خزان همیشه شادی و مسرت را به ارمغان می‌آورد.

هنگام می و فصل گل و گشت و چمن شد در بار بهاری تهی از زاغ و زغن شد
از ابر کرم خطه‌ی ری رشک ختن شد دلتنگ چو من مرغ قفس بهر وطن شد
که شاعر بلافاصله پس از مقدمه‌ی تصنیف از فضای بهاری، یک محیط حزن‌انگیز و غم‌افزا به تصویر می‌کشد:

از خون جوانان وطن لاله دمیده از ماتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایه‌ی گل بلبل از این غصه خزیده گل نیز چو من در غمشان جامه دریده
(عارف: 359-360)

بنابراین هر اندازه به این شکل از تصاویر با واژه‌های نمادین در شعر مشروطه برخورد می‌کنیم؛ باید تصدیق کنیم که این توصیفات فراتر از زمان و مکان خود مطرح شده‌اند:

در تکاپوی غروب است ز گردون خورشید دهر پر بیم شد و رنگ رخ دشت پرید
دل خونین سپهر از افق غرب دمید چرخ از رحلت خورشید سیه می‌پوشید
که شب عید حمل خویش به گردون آراست

(عشقی: 322)

چنان‌که ملاحظه می‌شود شعر با واژه‌های نمادینی چون: غروب، پر بیم، پریدگی رنگ، دل خونین، رحلت و سیه پوشی آغاز می‌شود که هیچ مناسبتی با عید نوروز و فصل بهار ندارد و در ادامه می‌گوید:

من به بام اندر و گوشم به فغان بومی است در عجب سخت که امشب چه شب مغمومی است؟
این شب عید مبارک چه شب مشومی است دهر مهبوت چه آینده نامعلومی است؟
چرخ یک پرده‌ی نقاشی از آثار بلاست

(عشقی: 322)

که شاعر پس از این مقدمات که همگی رنگ و بوی افسردگی، شومی و نابسامانی دارد، به سراغ واقعیات جامعه در کنار وصف بهار می‌رود:

ناگه از خانه‌ی همسایه یکی ناله‌ی زار در فضا بر شد و برگوش من افتاد گذار
باری این ناله‌ی لرزان شده از باد بهار باشد از دخترکی کز همه عالم یکبار
چهره‌ی دلبری از چهره‌ی او جلوه نماست

رخ سیمین ورا، پنجه‌ی غم بفشرده آن چنان کاین گل نو گل شده را پژمرده
با لباسی سیاه و وضعیتی افسرده اشک‌ریزان چو یکی دختر مادر مرده
اشک گه پاک کند دستش و گه سوی خداست...

(عشقی: 323)

البته در مواردی نیز به طور غیر مستقیم و با استمداد از بینش اساطیری، زمستان و بهار را به توصیف کشیده‌اند که بازتاب مسائل اجتماعی و سیاسی در آن کم رنگ است:

زال زمستان گریخت از دم بهمن آمد اسفند مه به فر تهمتن
خور به فلک تاخت هم‌چو رای پشوتن آتش زرتشت دی فسرده به گلشن
سبزه چو گشتاسب خیمه زد به گلستان (بهار: 53)

یا در مسمط زیر از فرخی یزدی:

تا کیومرث بهار آمد و بنشست به تخت سرزد اشکوفه سیامک سان از شاخ درخت
غنچه پوشیده چو هوشنگ زمردگون رخت بست طهمورث بر دیو محن سلسله سخت
جام جمشید پر از باده کن اکنون که ز بخت
کرد هان دولت ضحاک خزان رو به زوال

(فرخی یزدی: 205)

چنان که مشاهده می‌شود در اشعار فوق ترکیبات ضحاک خزان، دیو محن و پشوتن حزن به طور غیر مستقیم و نمادین بی‌عدالتی و ظلم را در ذهن ترسیم می‌کند. شیوه‌ی توصیف فصول چهارگانه‌ی طبیعت در شعر مشروطه یکنواخت نیست چنان‌که در شعر بعضی از شاعران هم‌چون نسیم‌شمال و لاهوتی‌گذرا و آنی است و در بسیاری از موارد هم‌چون اشعار عارف قزوینی، بهار، عشقی، دهخدا و ادیب‌الممالک فراهانی، نمادین و ماندگار است. و این مورد اخیر تأثیر قابل توجهی بر شعر شاعران چند دهه‌ی آینده گذاشته است که «زمستان» اخوان ثالث و بسیاری از اشعار نیما و سلمان هراتی و ... نمونه‌ی بارز آن است. که بنا به تعبیر اخوان: «تا وقتی که سال چهار فصل داشته باشد و یکی از آن‌ها هم زمستان باشد و هوا هم گاهی ناجوانمردانه سرد شود! این‌گونه اشعار باقی می‌ماند، حتی اگر این ناجوانمردی در چله‌ی تابستان اتفاق افتاده باشد» (اخوان ثالث، 1371: 291).

نتیجه‌گیری

شعر دوره مشروطه، محصول واقعیات اجتماعی و سیاسی زمان خود است و در صدد بیان آن مسائلی است که مخاطبان و افراد جامعه از گویندگان طلب می‌کردند و اگر تصویری هم خلق می‌شود بیشتر در راستای بیان دردها و خواسته و دغدغه‌های افراد جامعه می‌باشد. از آنجا که دوره‌ی مشروطه از نظر جامعه‌شناسی، اولین تجربه‌ها و گام‌ها برای گذر از دوره‌ی سنت به مدرنیته می‌باشد؛ لذا جامعه از جوانب مختلف در معرض تحول و دگرگونی بوده و هیجانات تند و احساسات پرشور انقلابی بر ذهن و زبان گویندگان حاکم است و چندان مجالی هم برای تفکر و پالایش ذهنی و هنری برای بیان مضامین و موضوعات جدید وجود ندارد. به طور طبیعی شاعران بیشتر از

آنچه به جوهره‌ی شعر توجه کنند، به بیان صریح موضوعات جدید می‌پرداختند. ولی این موضوع به این معنی نیست که تصویر و تخیل در شعر مشروطه وجود ندارد؛ بلکه باید گفته شود شاعران در کنار بیانات تند و صریح و بی‌پرده، تصاویر و ترکیبات هنری زیبا و بدیع خلق کرده‌اند که در نوع خود جالب توجه هستند. در شعر مشروطه تصاویر و تعابیر جدید در کنار تصاویر و تعابیر و مفاهیم قدیمی مطرح شده‌اند با این توضیح که آن تصاویر و تعابیر نمایان‌گر شعر دوره‌ی مشروطه است که با موضوعات و مضامینی همچون وطن، آزادی، مجلس و کابینه، مشروطه، استبداد و استعمار، زندان، جنگ، کارگر و دهقان و... خلق گشته‌اند. تعابیری همچون مام وطن، شاهد مشروطه، نهال نورس مشروطه، هیأت کابینه‌ی فلک، جغد جنگ، شاهد آزادی، نای آزادی، اهریمن استبداد... بیان‌کننده‌ی جهت‌گیری صور خیال خاص شاعران این دوره است.

منابع:

- اخوان ثالث، مهدی (1371): *صدای حیرت بیدار*، تهران: انتشارات زمستان.
- بهار، محمدتقی (1388): *دیوان تک جلدی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه.
- توکلی طرقي، حسین (1382): *تجدد بومی و بازانديشی تاریخ*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (1368): *دیوان اشعار*، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، چاپ سوم، تهران: انتشارات زو آر.
- دهخدا، علی اکبر (1360): *دیوان اشعار*، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، تهران: کتاب پایا.
- روزبه، محمد رضا (1379): *سیر تحول در غزل فارسی*؛ از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات روزنه.
- زرین کوب، عبدالحسین (1374): *نقد ادبی*، تهران: نشر سخن.
- سعد سلمان، مسعود، (1384): *دیوان اشعار*، با مقدمه رشید یاسمی؛ به اهتمام پرویز بابایی، تهران: انتشارات نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (1359): *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران: انتشارات توس.
- ظفری، ولی‌الله (1380): *حبسیه در شعر فارسی*، 2 جلدی، تهران: انتشارات امیرکبیر
- عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم (1361): *دیوان اشعار*، تهران: انتشارات جاویدان
- عشقی، سید محمدرضا (1344): *دیوان (کلیات مصور عشقی)*، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر
- فراهانی، ادیب‌الممالک (1384): *زندگی و شعر ادیب‌الممالک*، دو جلدی، به کوشش دکتر سید علی گرمارودی، تهران: انتشارات قدیانی
- فرخی یزدی، میرزا محمد (1363): *دیوان*، به تصحیح و مقدمه‌ی حسین مکی، تهران: انتشارات امیرکبیر

- کواکبی، عبدالرحمن (1364)؛ طبایع الاستبداد، ترجمه‌ی میرزا عبدالحسین قاجار، به کوشش صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران
- گیلانی، سید اشرف‌الدین (نسیم شمال) (1363)؛ دیوان متن کامل (جاودانه سید اشرف‌الدین)، به کوشش حسین نمیمی، تهران: انتشارات کتاب فرزانه
- لاهوتی، ابوالقاسم، دیوان اشعار، به زبان‌های خارجی، مسکو، اداره نشریات
- محجوب، محمد جمفر (1353)؛ تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، چاپ سوم، تهران: نشر اندیشه
- منوچهری دامغانی (1370)؛ دیوان اشعار، به اهتمام دکتر سید محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات زوار
- مولوی، جلال‌الدین محمد (1364)؛ مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: انتشارات مولی
- مؤمنی، باقر (1375)؛ ایران در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه، چاپ پنجم انتشارات شباهنگ
- نجفداری، حسین (1379)؛ «فرخی یزدی و توانمندی غزل در عصر مشروطه»، فصلنامه پژوهش نامه علوم انسانی، شماره 27
- یوسفی، غلام‌حسین (1369)؛ چشمه‌ی روشن (دیداری با شاعران)، تهران: انتشارات علمی

